

شاهنامه در پرتو منشور خرد

دکتر ماه نظری^۱

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۵/۲۸، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۸/۱۴)

چکیده

عظمت شاهنامه از بلندای اندیشه‌ی انسانی و بینش عقل‌گرایانه فردوسی سرچشمه می‌گیرد. اندیشه‌ی خرد، از یک سو خصلت افسانه‌ای و اسطوره‌ای دارد و از سوی دیگر دارای محتوای فلسفی و منطقی است. فردوسی برای نشان دادن این اندیشه از تفکر متداول مردم و اندیشه‌های مذهبی اوستایی مدد گرفته و آن را با روح شاعرانه و منطق خردمندانه خویش در آمیخته است و در زیباترین کلام، بیان کرده است. خرد در شاهنامه دارای معانی و مضامین وسیعی است و انواعی چون خرد‌گریزی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، خرد متضاد و... دارد که فردوسی بیشتر بر خرد سیاسی تأکید دارد که گاهی، از حیطة‌ی اخلاق و منطق هم فراتر می‌رود زیرا قانون مردی و جنگ، دارای مفاهیم دیگری است. فردوسی، بعضی شخصیت‌ها را، خردآگاه و دانا آفریده که گسترده‌ای فراتر از پیوندهای سیاسی و اعتقادی را در بر گرفته اند. به همین خاطر، ارزش، نقش، مفاهیم و کارکردهای گوناگون خرد در شاهنامه ی فردوسی را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

واژگان کلیدی

شاهنامه، خرد‌گریزی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی

مقدمه

شاهنامه ارزنده‌ترین خرد نامه‌ی ادب پارسی است که به هنرمندانه‌ترین و پرمعنائترین شکل تبلور یافته است. خرد نیرویی است که موجودات را در تشخیص نیک و بد راهنمایی می‌کند و سرنوشت انسان به آن سپرده می‌شود.

خرد چشم جانست چون بنگری

تو بی چشم شادان جهان نسپری

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱)

در قرآن کریم و احادیث و اقوال، بر تعقل و خردورزی تأکید فراوان شده است، تا جایی که می‌توان ظهور اسلام را طلوع حیات عقل‌گرایی تلقی کرد چنان که در آیات «۴۴، ۲۴۲، ۷۳ بقره و ۲۲ انفال» بر این امر تصریح گردیده است.

هم‌چنین عقل را، نخستین صادر از خداوند دانسته‌اند: «اول ما خلق الله العقل» (برازش، ۱۳۷۲: ذیل عقل ج ۱/۹۷) عقل و خرد مایه‌ی رستگاری و کسب بهشت است: «ما العقل؟ قال ما عبده الرحمن واكتسب به الجنان.» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۷۸) امیر مؤمنان می‌فرماید: «لاغنی كالعقل ولا فقر كالجهل.» (برازش، ۱۳۷۲: ج ۱/۸۴) فردوسی نیز، خرد را نخستین آفرینش می‌شمارد و می‌فرماید:

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۱ اب ۱)

نخست آفرینش خرد را شناس

نگهبان جان است و آن را سه پاس

(همان، ص ۱، ب ۲۷)

در اوستا نیز بر دو گونه خرد تأکید شده است: ۱- خرد غریزی (آسنو خرتو) یا دائمی و ماندگار. ۲- خرد اکتسابی (گئواسناخرتو) تأکید می‌شود و چنین آمده است: «ما می‌ستاییم دانش فطری خرد آفریده را، ما می‌ستاییم دانش اکتسابی خرد آفریده را.» (یشت ها، ۱۳۵۶، هفتمین یشت کوچک بند ۱، ص ۹۹، ج ۱ و بند ۶، ص ۱۰۳، ج ۱) آیین مزدایی، در شکل اولیّه خود، خدایی به نام «آهورامزدا» را تبلیغ می‌کند که همان خدایی است که شهریاران ایران، بزرگی اورا می‌ستایند و خدای خرد و سرلوحه شاهنامه است:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد

ستایش خرد را به از راه داد

ازوشادمانی و زویت غمست

وزویت فزونی و زویت کمست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۱ اب ۱۸-۱۹)

در شاهنامه مقوله خرد دارای جنبه‌های گوناگونی است که نمایانگر تمدن و فرهنگ پیشرفته‌ی ایرانشهر و اندیشه‌ی کم نظیر فردوسی می‌باشد. در شاهنامه خرد از لحاظ غریزی، اکتسابی، اخلاقی، جنگی، سیاسی، اقتصادی و در تقابل با افراد به صورت‌های متضادی جلوه‌گر می‌شود. به همین دلایل مستلزم تحقیق است تا معانی و عملکرد خرد در شاهنامه روشن شود.

خرد در شاهنامه: دارای معانی و مضامین

وسیع می‌مانند:

خرد دارد ای پیر بسیار نام
رساند خرد پادشاه را به کام
یکی مهرخواندش و دیگر وفا
خرد دور شد ماند درد و جفا
زبان آوری راستی خواندش
بلند اختری زیرکی دانش

گهی بردبار و گهی راز دار
که باشد سخن نزد او استوار
(همان، ۹۹۲، ب ۱۷۵۷-۱۷۶۰)

خرد رهنمای و خرد دلگشای

خرد دست گیرد به هر دو سرای
(همان، ص ۱۹)

خرد در جهان چون درخت وفاست

وزو بار جستن دل پادشاست
(همان، ص ۱۰۶۹، ب ۱۹)

آنچه موضوع خرد را در شاهنامه پر اهمیت جلوه می‌دهد این است که: آیا انسان در شاهنامه سراسر در تکاپوی خرد گرایی و خردآزمایی است؟ این تلاش بی‌وقفه برای حفظ و پاسداری چه چیزی است؟ فردوسی با بیانی رمزگون به این سؤال‌های جواب می‌دهد. در سرلوحه‌ی کوشش بی‌امان در شاهنامه حفظ جان انسانی (نه حیوانی) برای تکامل، گسترش عدالت و امنیت، به رهبری خرد امکان پذیر می‌شود.

پیشینه خرد

«دکارت و طرفدارانش نوعی خرد استدلالی و علمی را می‌پرستیدند. یونگ و حامیانش در

عین مخالفت به علم شیفتگی و خرد زدگی حد و حدودی برای آن قایل بودند خرد مورد قبول آنها (خرد دل) بوده است.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۷)
زرین کوب در گفتگوی موبد و بزرگمهر می‌گوید:
«روشنایی روان و بهروزی آدمی بیش از هر چیز در خرد است و پس از آن در دانش و آن گاه در پهلوانی و پردلی و آن که هیچ یک از این سه را ندارد بهتر که در کام مرگ ناپدید شود.»
(زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۲۲)

- در مینو خرد آمده است: «خردی که با آن نیکی نیست آن را خرد نباید شمرد، و هنری که خرد با آن نیست، آن را هنر نباید شمرد... دانا از مینوی خرد پرسید: آفریدگار اورمزد درگیتی هیچ آفریده‌ای خلق کرده است که اهرمن نتواند بدو آسیب برساند؟ مینوی خرد پاسخ داد که به مردم خردمند و خرسند (قانع) کمتر می‌تواند آسیب برساند.» (مینوی خرد، ۱۳۸۰، صص: ۳۳-۵۰-۴۹) خرد دژی است محکم، برای خردمندان فردوسی با بیانی شیوا این تفکرات را ابراز کرده است:

بپرسید پس موبد تیز مغز

که اندر جهان چیست کردار نغز

کجا مرد را روشنایی دهد

ز رنج زمانه رهایی دهد

بدو گفت گر نیستش بخردی

خرد خلعتی روشنست ایزدی

چنین داد پاسخ که دانش بهست

چودانا بود بر مهان بر مهست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۷۱، ب ۱۲۸۴-۱۲۸۰)

خرد راهنما و نگهبان جان است، زیرا به باور ایرانیان و «به دینان»، قوه‌های پنج‌گانه‌ی انسانی، عبارتند از: ۱- جان ۲- تن ۳- بوی ۴- فروهر ۵- روان. (مینوخرد، ۱۳۶۴: ۳۳ و ۴۹) به اعتقاد فردوسی، آزادی اندیشه، حاصل خردمندی و خرد همزاد کوشش و مایه‌ی دانشمندی است. چو کوشش نباشد تن زورمند

نیارد سر آرزوها به بند
(فردوسی، ۱۳۸۶، ۱۲۵۲، ص ۱۰۷۰)

برای روشنگری این ادعاها در شاهنامه، به توصیف انواع خرد می‌پردازیم:

خرد غریزی

نشان خرد ذاتی کیخسرو، آگاهی او از ضمیر دیگران است. در ملاقات باگیو، عیناً فکر و دغدغه او را بازگو می‌کند وقتی پیران به چنگ گیو گرفتار می‌شود. کیخسرو از او می‌خواهد که از خون پیران در گذرد اما گیو سوگند یاد کرده که خون پیران را بریزد و اکنون گیو درمانده شده که با سوگند چه کند. کیخسرو به او می‌گوید: بدو گفت کیخسرو ای شیرفش

زبان را ز سوگند یزدان مکش
کنونش به سوگند گستاخ کن

به خنجر ورا گوش سوراخ کن
(همان: ص ۲۹۳، ۳۳۸۶-۳۳۸۷)

خرد موهبتی است ایزدی اما انسان در کسب و پرورش آن باید تلاش کند. خرد مرد را خلعت ایزدیت

زاندیشه دورست و دور از بدیت

(همان: ص ۱۱۰۴، ۲۴۹۸)

پرسید دانا از مینوی خرد: چرا بند دانش و کاردانی مینو و گیتی هر دو به تو پیوسته؟ خرد پاسخ داد که به این علت که از نخست من که «خرد غریزی» هستم از مینوها و گیتی‌ها با اورمزد بودم و آفریدگار اورمزد، ایزدان آفریده در مینوی و گیتی و دیگر آفریدگان را، به نیرو و قدرت و دانایی و کاردانی «آسن خرد» (= خرد غریزی) آفرید و خلق کرد و نگاه می‌دارد و اداره می‌کند. و در سرفرشگرد، اهرمن و فرزندانش را به نیروی خرد بیشتر می‌توان نابود کرد و از میان برد. سوشیانس با کیخسرو و آنان که رستاخیز و تن‌پسین کنند به سبب نیروی و یاری خرد بهتر می‌توانند بر اهریمن پیروز شوند. دانش و کاردانی گیتی و فرهنگ و آموزش در هر پیشه و همه‌ی ترتیبات امور مردم روزگار به خرد باشد. روان پارسایان به سبب نیرو و نگاهبانی خرد، بیشتر به رهایی از دوزخ می‌رسند و به بهشت و گر زمان (عرش اعلی) می‌آیند. و مردمان در گیتی زندگی خوب و شادی و نیکنمایی و همه‌ی نیکی‌ها را به نیروی خرد می‌توانند خواست. (مینوی خرد، ۱۳۸۰، صص: ۶۵-۶۴) تقابل خرد با دیوان نابخرد، پیشینه‌ای اسطوره‌ای دارد. وقتی که کسری از بزرجمهر می‌پرسد:

به بنده چه دادست کیهان خدیو

که از کار کوتاه کند دست دیو

چنین دادپاسخی که دست خرد

ز کردار اهرمنان بگذرد

«آدمی هرچه از مرحله‌ی غریزی خود دور شده، به مرحله‌ی اندیشه‌ی خویش نزدیک می‌گردد، فاصله‌اش با زندگی جانوری بیشتر می‌شود و پیوندش با حیوانات، گیاهان و عناصر طبیعت تعدیل می‌یابد. شخصیت زال در شاهنامه، در مرحله‌ی میانی این دو دوره شکل گرفته و آمیزه‌ای است از غریزه و اندیشه. اندیشه‌اش، زندگی اجتماعی و مشکلات معمول دوران‌ش را، به سامان می‌کند اما در مشکل اساسی مرگ، زندگی، جهان و آدم، باز از همان وابستگی‌های غریزی و طبیعی و عناصر آشنای دیرین دور نیست.» (مختاری، ۱۳۷۹، ص ۱۸۲) سیمرغ زال را پرورش می‌دهد و دانشی که بایسته‌ی هستی اوست به او می‌آموزد. بدین ترتیب خرد او که سامان بخش زندگی حماسی است با سیمرغ، عنصر طبیعی و غریزی، پیوند دارد پس زال خردمندی است که از کودکی پیر زاده شده است.^۱ «از سویی جادویی که به زال نسبت داده می‌شود نیز همان دانش و خرد ابتدایی انسان‌هایی است که با طبیعت و نیروهای مرموز آن رابطه‌ای راز گونه دارند. وجود زال توجیه اندیشه‌ی دریافت‌های آدمی است. اندیشه و غریزه در این مرحله از حیات، در عین تفاوت،

وحدتی یافته اند. چنین خردی در اساطیر ایرانی به ویژه در روایات زروانی جایگاه ویژه‌ای دارد.» (همان ص ۱۸۳) چنان که «اهورامزد، نام‌های خود را به زردشت می‌گوید: کسی که از اوسؤال کنند اسم من است و آن گاه می‌افزاید: ششم منم خرد، هفتم منم خردمند، هشتم منم دانایی، نهم منم دانا.» (زرتشت، ۱۳۵۶، هرمزدیشت فقره ۷، ج ۱، ص ۵۱). «بند دانش و کاردانی مینو و گیتی، هر دو به خرد پیوسته است. گیتی را به نیروی خرد می‌توان اداره کرد و مینو را هم به نیروی خرد می‌توان از آن خود کرد.» (مینوی خرد، صص ۷۳-۷۲ و ۴) فردوسی نیز، علم و خرد را از یکدیگر بی‌نیاز نمی‌داند. ستایشی که فردوسی از خرد می‌کند همسانی با نوشته‌های «مینوگ خرد» دارد در مینو خرد گفته شده است: «کسی که چشمان بینا دارد اما از خرد به دور است نا بیناتر شمرده می‌شود.» (همان، ص ۴۵) انعکاس این اعتقاد، در گفتار فردوسی کاملاً مشهود است: خرد چشم جان است چون بنگری

تو بی چشم شادان جهان نسپری

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۱، ب ۲۶)

«در هستی زال پیوندی مستقیم با مینوی خرد وجود دارد و تقدس و روحانیت هستی او را، سبب می‌شود. این همان خردی است که عامل تمیز اهورامزدا و اهریمن و نیکی و بدی، در دوران آمیختگی است. خرد اکتسابی زال (که در جامعه آموخته)، در برابر این نیروی عقلی طبیعی موضعی تبعی یافته است. زال، راهنما

۱- در سرگذشت لاثو تسو حکیم چینی، بنیان گزار آیین دائوگرایی، که هفتاد دو سال در زهدان مادر ماند و در هنگام تولد موهایش سپید شده بود (کویاجی، بی تا، ص ۱۴)

و راهبر پهلوانان و فرمانروایان ایران است. اگر نیروی مادی، این جهان پهلوان را آسوده و بسامان می‌کند، نیروی روحانی زال، راهبر و هادی این نیروی مادی است. وجود زال در دوره‌ی دراز نابسامانی کاووس، این جای خالی را پر می‌کند، و اعتدال حماسی را به ایران باز می‌گرداند.» (مختاری، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶) بنا بر روایت دین کرد بر اثر غارت دیوان، خردگریزی در میان مردم نزار می‌شود و آن اعتدال که از چنین خردی منشعب است از میان می‌رود و با به وجود آمدن اعتدال (خرد)، بسامانی روی می‌دهد. (زرتشت، ۱۳۵۶، مهریشت، فقره‌ی ۱۰۷، ص ۴۸۳، ج ۱) در نتیجه زال، در بحرانی‌ترین دوره از هزاره‌های زردستی چنین کار کردی را بر عهده دارد و نمونه‌ی اعتدال، در دوران حماسه‌های پهلوانی است. به همین دلیل فردوسی سرآغاز شاهنامه را با ستایش خرد آغاز می‌کند. خرد بهتر از هر چه ایزد بداد

ستایش خرد را به از راه داد
(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۱)

خرد آزمایی در شاهنامه یکی از برترین شیوه‌ی گزینش‌ها است و نشانگر ارزش و اهمیت این نیروی معنوی و خدادادی است. مانند فریدون هنگام فرستادن پسران به یمن، ایشان را از چگونگی کارها، آگاه می‌کند و می‌گوید: سرو پادشاهی است با سپاه بسیار و گنج فراوان و دانش و رای، هشیار باشید که شما را خواهد آزمود.

یکی ژرف بین است شاه یمن

که چون او نباشد به هر انجمن
(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۳۵، ب ۱۵۰)

خرد اخلاقی

«خرد اخلاقی بر گذشت و کمک کردن به ستم‌دیدگان تأکید دارد. فردوسی با تکیه بر اسطوره و یا استعداد، از خرد اخلاقی تدابیری در سازمان آرمانی شهریار می‌اندیشد تا از فساد قدرت و گرایش به خود کامگی بکاهد.» (پرهام، ۱۳۷۷: ۱۰۸)

۱-۲ سیاوش نماد خرد اخلاقی است و حیا و خویشتن داری او سرگذشت یوسف (ع) را فریاد می‌آورد. سیمای اخلاقی او مورد تأیید دوست و دشمن است، چنان که پیران علاوه بر ستایش نژادگی و بی‌همتایی سیاوش نزد افراسیاب می‌گویند:

هنر با خرد نیز بیش از نژاد

ز مادر چنو شاهزاده نژاد
(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۱، ب ۱۱۱۳)

۲-۲ سیاوش که در چوگان بازی و هنرنمایی گوی سبقت از همه می‌رباید در هنگام چوگان بازی با افراسیاب، چنان وانمود می‌کند که حریف شاه نیست که مبادا از این تفریح سالم کینه و دشمنی حاصل شود، زیرا سیاوش مسیحای رحمت و مهربانی شاهنامه است که تحمل رنج و آزار دیگری را ندارد. هم چنین کیخسرو که سمبل آزادگی و بی‌آزاری است با آن همه ستم

که از افراسیاب کشیده، در تقابل با وی کشتار، قهر، آزار و ویرانگری پیشه نمی‌کند و به سادگی پاسخ می‌دهد:

که هر جا تندی نباید نمود

سر بی‌خرد را نشاید ستود

همان به که با کینه دادآوریم

به کام اندرون نام یادآوریم

(همان: ص ۵۷۴ب ۱۳۸۶-۱۳۸۷)

فردوسی رفتار کیخسرو را که حاکی از خرد اخلاقی است در تقابل رفتار غیر اخلاقی افراسیاب (در عهد نوذر و شکست و ناتوانی او را در برابر قارن و...) برجسته‌نمایی می‌کند که افراسیاب چگونه دست به اعمال غیر انسانی زند و به کروخان دستور داد تا به شبستان شاهی حمله کند. کیخسرو در جواب این بی‌عدالتی‌ها می‌گوید:

چنین گفت کیخسرو هوشمند

که هر چیز کان نیست مارا پسند

نیاریم کسی را همان بد به روی

وگر چیز باشد وگر کینه جو

چو از کار آن نامدار بلند

بر اندیشم اینم نیاید پسند

که بد کرد با پر هنر مادرم

کسی را همان بد به سر ناورم

(همان: ص ۵۷۵ب ۱۴۳۱-۱۴۳۴)

رفتار و کردار پهلوانان در شاهنامه از خرد تقوا و محک نیک و بد فرهنگ مردم نشأت گرفته است و دوست و دشمن را در برمی‌گیرد، توصیف شخصیت کیکاوس و افراسیاب در

شاهنامه خود نشانگر این ادعاست. «چنان که فردوسی از طوس انتقاد می‌کند و از اغربرت به نیکی یاد می‌کند. در شاهنامه پیران ویسه همان اندازه شخصیت تمام و کمال دارد که رستم و هیچکدام به بهای خرد شمردن دیگری برجسته نشده‌اند.» (عبادیان، ۱۳۸۷: ۴۵)

۲-۳ یکی دیگر از چهره‌های اخلاقی خرد در شاهنامه ایرج است که مظهر بیزاری از خشونت و خونریزی است. این عدم تمایل به خاطر ترس از جان نیست و در گفتگو با پدر (که از رفتن او به سوی سلم و تور ممانعت می‌ورزد) می‌گوید:

چنین داد پاسخ که ای شه‌یار

نگه کن بر این گردش روزگار

که چون باد بر ما همی بگذرد

خردمند مردم چرا غم خورد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۳۹ب ۳۱۵-۳۱۶)

۲-۴ در گفتگوی انوشیروان و بزرگمهر، پادشاه

می‌پرسد داناترین مردمان کیست؟ وزیر پاسخ

می‌دهد: آن که به فرمان دیو بیراه نشود آنگاه

پس از بر شمردن دیوان دهگانه، شاه می‌خواهد

بداند که زورمندترین و زیان بخش‌ترین آن‌ها

کدام است؟ بزرگمهر می‌گوید: آرز که همیشه در

فزونی ناخشنود است و کسری پرسید: خدا به

آدمی چه داده است که دست دیو را از جانش

کوتاه کند:

چنین داد پاسخ که دست خرد

ز کردار آهرمنان بگذرد

ز شمشیر دیوان خرد جوشنست

دل و جان داننده زو روشنست

گذشته سخن یاد دارد خرد

به دانش روان را همی پرورد
(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۰۳ ب ۲۵۶۲-۲۴۶۵)

۲-۵ نمونه دیگر خرد اخلاقی، خبر آوردن وزیر بهرام و شادمانی او، برای پیدا کردن گنج‌هایی است که مَهر جمشید را داشت. در این ماجرا بهرام به وزیر خردمند پاسخ داد: گنجی که جمشید نهاده مرا به کار نمی‌آید آنها متعلق به من نیست. همه را بفروشید و به مستمندان دهید تا روان جمشید از آن شاد گردد. این داستان بازتابی است از خرد اخلاقی که فردوسی بازتاب بینش و کنش بهرام را این گونه توصیف می‌کند:

هر آن گنج کان جز به شمشیر و داد

فراز آید آن پادشاهی مباد

اگر نام باید که پیدا کنم

به داد و به شمشیر گنج اکتم
(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۹۵۹ ب ۵۵۷-۵۵۹)

کارکرد متضاد

در جنگ رستم و اسفندیار، سه نیروی معنوی یاری‌گر گشتاسب، اسفندیار و رستم‌اند، که نمودار سه خردِ مختلفِ جاماسبی، پشوتنی و زالی است. در زراتشت نامه بهرام پژدو آمده است که: «ردشت چهار ماده‌ی متبرک به چهار تن داد: به گشتاسب شراب داد تا چشمانش را بر جهان دیگر بگشاید. به جاماسب بوی بخشید که موجب دانایی و روشن‌بینی‌اش شود. به پشوتن جام شیر داد تا زندگی جاودان یابد. به اسفندیار انار داد که او رویین تن شد.» (رک: زرتشت بهرام، ۱۳۶۸، ص ۷۷)

در بهمن یشت آمده: «پهلوانی ایزدی از نسل فرمانروایان باستانی به نام‌های مختلف، گاه پشوتن، گاه سوشیانس و گاهی هوشی در یاد شده است که مهاجمان را از ایران زمین بیرون خواهد راند.» (ادی، ۱۳۸۱، ص: ۱۴) پشوتن نماد بی‌مرگی است، «پشوتن نبرد کننده با دیوان و شکست دهنده آنان.» (زندبهمن یسن، ۱۳۷۰، بند ۳۷، ص ۱۶)

۳-۱ در شاهنامه، گشتاسب به یاری خرد جاماسب از فرجام نبرد رستم و اسفندیار آگاه است و با توصیفی هنرمندانه فردوسی می‌گوید:

سیم روز گشتاسب آگاه شد

که فرزند جوینده‌ی گاه شد

بخواند آن زمان شاه جاماسب را

همان فال‌گویان لهراسب

برفتند با زیج‌ها بر کنار

بپرسید شاه از گو اسفندیار

چو بشنید دانای ایران سخن

نگه کرد آن زیج‌های کهن

بدو گفت جاماسب کای شهریار

تو این روز را خوار مایه مدار

ورا هوش در زابلستان بود

به دست تهم پور دستان بود

(فردوسی، ۱۳۸۶، ب ۴۹-۳۰ ص ۳۷۱۳)

۳-۲ اسفندیار در تمامی مراحل نبرد، از خرد

پشوتن یاری می‌جوید:

پشوتن برین بر گوی منست

روان و خرد رهنمای منست

همه پند من یک بیک بشنوید

بدین خوب گفتار من بگروید

چو بسته ترا نزد شاه آورم

بدوبر فراوان گناه آورم

نمانم که بادی به تو بر وزد

بر آن سان که از گوهر من سزد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۷۲۰ ب ۲۷۳-۲۸۲)

پشوتن شومی و بدفرجامی، درگیری رستم را

به اسفندیاری، یادآوری می کند:

پشوتن بدو گفت بشنو سخن

همی گویمت ای برادر مکن

ترا گفتم و بیش گویم همی

که از راستی دل نشویم همی

میازار کس را که آزاد مرد

سر اندر نیارد به آزار و درد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۷۳۷ ب ۹۰۷-۹۰۵)

۳-۳ رستم در نبرد با اسفندیار، به خرد زال

متکی است. وقتی در نبرد آغازین، رستم و رخس

زخمی می شوند و خاک از خون آن دو آبگیر

می گردد، به مدد زال و چاره‌گری سیمرغ، در

فرجام کار، بر اسفندیار غلبه می کند و دو چشم

جهان بینش را با تیر گز هدف می گیرد.

بدو گفت زال ای پسر گوش دار

سخن چون به یاد آوری هوش دار

همه کارهای جهان را در است

مگر مرگ کان را دری دیگر است

یکی چاره دانم من این را گزین

که سیمرغ را یار خوانم برین

گر او باشدم زین سخن رهنمای

بماند به ما کشور و بوم و جای

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۷۴۶ ب ۱۲۳۶-۱۲۳۳)

«تضادی که میان عوامل سه گانه‌ی ماجرا

برقرار است، میان عقل‌های منفصل آن‌هاست.

مغلوب شدن و پیروزی این خردهای سه گانه،

اعتباری است. به اعتبار خرد جاماسپی مغلوب

است، به اعتبار خرد غریزی زال پیروز و به

اعتباری بالعکس. اما خرد پشوتن در میانه این

شکست و پیروزی است و از هر دو متأثر است.»

(مختاری، ۱۳۷۹، ص ۲۳۹) جاماسپ شاهنامه، به

سبب همان کارکردی که در خرد دینی اوست،

در کنار گشتاسب خصلتی می‌یابد که با آنچه

یاد شده متضاد است. اوست که با آگاهی‌اش از

مرگ اسفندیار، سبب می‌شود که گشتاسب بدان

فریب متوسل شود که اسفندیار به هنگام مرگ

از پیشگویی جاماسپ چنین به بدی یاد می‌کند:

چنین گفت جاماسپ گم بوده نام

که هرگز به گیتی مینماید کام

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۷۵۲ ب ۱۴۷۶)

جاماسب در مرحله بعدی گشتاسب را وسوسه

می کند تا بهمن راه، نز در ستم فراخواند و عامل

وحدت اسفندیار و رستم را به عامل خصومت و

جنگ تبدیل می‌کند.

از طرف دیگر خرد پشوتن به اعتباری در تقابل

خرد جاماسپی قرار می‌گیرد زیرا خرد پشوتن

دارای ویژگی‌های زنهار و انزوا طلبی است

و نهیب دهنده‌ی کسانی است که وسوسه‌های

نفسانی و دنیایی آنان را از حقیقت و معنویت دور

داشته است. او همیشه یار و یاور اسفندیار است.

و راهبری است که میزهای نیک و بد را مدام به اسفندیار یادآوری می‌کند و از نبرد با رستم بر حذر می‌دارد. پشوتن که نمودار خرد آگاهی و دانایی است، گسترده‌ای فراتر از پیوندهای سیاسی و اعتقادی را در بر می‌گیرد. در داوری بین گشتاسب و رستم، جانبداری از رستم را پیش می‌گیرد و بعد از نبرد رستم و اسفندیار، سیل نفرین و سرزنش را نثار جاماسپ و گشتاسب می‌کند و می‌گوید:

که نفرین بر این تاج و این تخت باد

بدین کوشش بیش و این بخت باد

که مه تاج بادا و مه تخت شاه

مه گشتاسب و جاماسپ و آن بارگاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۷۵۱ ب ۱۴۲۶ - ۱۴۲۳)

پشوتن، این خرد مینوی باعث شده که از لغزش و گناه گشتاسب چشم نپوشد و از سویی دیگر از تقصیر موبد روحانی که پایه‌ای از نظام سیاسی و قدرت حکومتی است در نمی‌گذرد و از مرگ اسفندیار بسیار متأثر است. هنگامی که تابوت اسفندیار را از سیستان به نزد گشتاسب می‌برند، فردوسی نقل می‌کند که:

پشوتن همی رفت گریان به راه

پس پشت تابوت و اسپ سپاه

به ابر اندر آمد خروشان سپاه

پشوتن بیامد به ایوان شاه

خروشید و دیدش، نبردش نماز

بیامد به نزدیک تختش فراز

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۷۵۵ ب ۱۵۶۸ - ۱۵۵۵)

هشدار پشوتن به بهمن در نبرد با خاندان رستم، بسیار تکان دهنده است. بهمن را زنهار می‌دهد زیرا او شیون رودابه را بر گرفتاری و ویرانی سیستان بر نمی‌تابد، بهمن را به گریز از سیستان وای می‌دارد تا ریشه‌های حماسی، پیشتر در وزش سوزان تاریخ بر باد نرود. این پیکار، تقابل خرد را به خوبی نشان می‌دهد:

گرامی پشوتن که دستور بود

ز کشتن دلش سخت رنجور بود

به پیش جهاندار برپای خاست

چنین گفت کای خسرو داد و راست

اگر کینه بودت به دل خواستی

پدید آمد از کاستی، راستی

کنون غارت و کشتن و جنگ و جوش

مفرمای و میسند چندین خروش

ز یزدان بترس و زما شرم دار

نگه کن بدین گردش روزگار

تو تا باشی ای خسرو پاک راد

مرنجان کسی را که دارد نژاد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۷۷۲ ب ۱۳۲ - ۱۲۴)

۴- خرد جنگی

به چند نمونه بارز خرد آگاه در شاهنامه، مانند کیخسرو، اسکندر، اردشیر و... که در هنگام جنگ و رویاویی با دشمن، دارای طرح و نقشه جنگی، تقسیم وظایف، چگونگی رفتار با اسرا و... می‌باشند اشاره می‌کنیم.

۴-۱ کیخسرو در همه حال از سیاست و تدابیر

جنگی افراسیاب آگاهی دارد زیرا کار آگهانی در

خاک دشمن گماشته است تا تمام اخبار توران را به او اطلاع دهند که این امر نشان دهنده‌ی نهایت هوشیاری اوست. گودرز در نامه‌ای به کیخسرو خبر می‌دهد که افراسیاب با لشکری گران تا لب جیحون آمده است. اما شهريار ایران می‌داند که برای جنگ با ایرانیان نیامده بلکه از طرف چین در معرض خطر قرار گرفته است. شهريار ایران بر خلاف افراسیاب هنگام جنگ، آسیبی به مردم عادی و شهرها نمی‌رساند فقط گنه‌کاران و سرکشان را کیفر می‌دهد نه سپاهیان بی‌اختیار آنان را. از تدابیر جنگی و خردآگاهی کیخسرو همین بس که لشکریان مغلوب را در یک جا نگه نمی‌دارد و هم‌چنین تصمیمی بدون مشورت با پهلوانان نمی‌گیرد و از سیاست‌های رزمی او، طراحی دقیق همه‌ی جزئیات نبرد پیش از عزیمت و رویارویی با دشمن بود و برای هریک از پهلوانان وظایف خاصی را تعیین می‌کرد مثلاً گیو داوطلب آتش زدن توده هیز می بود که افراسیاب به عنوان مانع بر سر راه ایرانیان تعبیه کرده بود.

۲-۴ همچنین اسکندر درجنگ قنوج، برای مقابله با فیلان هندی، اسبانی آهنین مملو از مواد آتش زار را با سواران آهنین تدارک می‌بیند. فیلان هندی این وسیله‌ی جنگی را به خرطوم گرفتند و سوختند و به سوی سپاه هند گریختند و آنان را زیر پا لگد مال نمودند.

۳-۴ اردشیر نیز برای دشمنان خلعتی برای مذاکره می‌فرستاد تا رفع سوءتفاهم شود، اگر

طرف مقابل خلعت را می‌پذیرفت در حکومت و فرمانروایی خود باقی می‌ماند اما اگر نمی‌پذیرفت پهلوانی خردمند بر می‌گزید تا گرد لشکر بگردد و بگوید:

نباید که بر هیچ درویش رنج

رسد گر بر آن کس بود نام و گنج

به چیز کسان کس میازید دست

هر آن کس که او هست یزدان پرست

به دشمن هر آن کس که بنمود پشت

شود زان سپس روزگارش درشت

(همان: ص ۳۵۷-۳۶۰)

اردشیر سفارش می‌کرد که جنگ را شما شروع نکنید اگر جنگ آغاز شد پایداری کنید اگر پشت کنید کشته می‌شوید و اگر پیروز شوید خلعت می‌یابید ولی دشمن را که می‌گریزد تعقیب نکنید، اگر امان خواست بپذیرید و هر کسی، اسیر شد به این جا بیاورید.

۵- خرد سیاسی

«نظامی که بر خرد استوار باشد رفتاری که خردمندانه باشد درست و پذیرفتنی است و نظامی که خلاف عقل بوده و رفتاری که ناخردمندانه است نادرست و ناپذیرفتنی است.» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۴۳)

روند رشد و پیروزی در گروه خرد سیاسی است زیرا فرمانروایی در پرتو خرد و دانش، امکان دستیابی به امنیت و آبادانی می‌یابد. در مینوی خرد آمده است «پرسید دانا از مینو خرد که برای پادشاهان چه چیز سودمندتر و چه زیان‌رسان‌تر

است؟ مینوی خرد پاسخ داد که پادشاهان را مصاحبت با دانایان و نیکان سودمندتر است و آنان را گفتگو و مصاحبت با افترا زندگان و دو رویان زیان رسان تر است.» (مینوی خرد، ۴۰)

«آیین شهریاری و خرد سیاسی هم در امور داخلی آموخته می‌شود و هم در خصوص امور خارجی و بین‌المللی و از این جهت کار فردوسی فراگیر و جامع است.» (موسوی و خسروی، ۱۳۸۹: ۵۷)

همان طوری که خرد سیاسی کیقباد موجب شد که داد و ارزش‌های انسانی بهترین مبنای شهریاری وی قرار گیرد.

اگر پیل با پشه کین آورد

همه رخنه در داد و کین آورد...
سپاهی و شهری همه یکسرند

همه پادشاهی مرا لشکرند...
وز آن رفته نام آوران یاد کرد

به داد ودهش گیتی آباد کرد
(فردوسی، ۱۳۸۶، صص ۱۲۸-۱۲۹ ب ۱۸۰-۱۸۸)

حکیم فردوسی نیز، در «گفتار اندر فراهم آوردن کتاب»، اولین تأکید وی از نظم این اثر جاودانه، ساختن پایه‌ای است که «شاخ آن سرو سایه فکن» در پرتو نور دانش، به بار بنشیند.

توانم مگر پایه‌ای ساختن
بر شاخ آن سرو سایه فکن
کزین نامور نامه‌ی شهریار

به گیتی بمانم یکی یادگار
(همان، ص ۱۲۳-۱۲۲)

به همین منظور موبدان سالخورده و پژوهندگان روزگار را دعوت کرد تا راز و رمز سعادت و پیروزی

را بر او بکشایند.

پژوهنده‌ی روزگار نخست
گذشته سخن‌ها همه باز جست

زهر کشوری موبدی سالخورد
بیاورد کاین نامه را یاد کرد

پرسیدشان از کین جهان
وزان نامداران و فرخ مهان

که گیتی به آغاز چون داشتند
که ایدون به ما خوار بگذاشتند؟

(همان، ص ۱۳۲-۱۲۹)

۱-۵ در ابیات بالا، تنها هدف، برای یادآوری

داستان‌های کهن، راه ورسم جهانداری و برقراری
«داد و دهش» است. این کامیابی، که همزاد

جهانداری و جهانجویی است، در پرتو «رای و

خردگرایی» میسر می‌گردد که به طور مکرر در
شاهنامه مورد تأکید قرار می‌گیرد.

جهاندار هوشنگ با رای و داد
به جای نیا تاج بر سر نهاد
چو بنشست بر جایگاه میهی

چنین گفت بر تخت شاهنشهی
که برهفت کشور منم پادشاه

جهاندار پیروز و فرمانروا
بفرمان یزدان پیروزگر

به داد و دهش تنگ بستم کمر
وزان بس جهان یکسرآباد کرد

همه روی گیتی پر از داد کرد
(همان، ص ۹، ب ۱-۶)

وقتی که طهمورث بر تخت پدر نشست، شرط

آسایش خویش و جهانیان را، برخوردار از
خردورای دانست (که در این جا رای مترادف

خرد است) و چنین گفت:

جهان از بدی‌ها بشویم به رای

پس آنگه کنم در گهی گرد پای

(همان، ص ۱۱۵)

۵-۲ شرط دوام تخت و افسر شاهی، رعایت

هنر کشورداری و جهان کدخدایی است، در غیر

این صورت همه چیز، به تباهی کشیده می‌شود.

در شاهنامه استحکام کشور و آرامش و تن‌آسایی

ملت به عواملی وابسته است که شه‌ریار باید، در

رعایت آن‌ها دقت و کوشش به خرج دهد مانند:

الف - خردسیاسی در شاهنامه حکم می‌کند

که کار شه‌ریاری را گرچه دارای مبنایی فرّهی

ایزدی است باید از کار شریعتمداری جدا سازند.

یعنی شه‌ریار شخصاً عهده‌دار این امور نشود و

کار را به کاردانان و روحانیان واجد شرایط واگذار

کند، زیرا بزرگترین عامل انحطاط در کارکرد

شه‌ریاری، تراکم قدرت و گرایش پادشاهان به

استبداد مطلق، خود بینی و خود کامگی است.

چنان که جمشید تازمانی که کارها را به کاردانان

و مؤبدان سپرده بود و خود به جهانداری و کنترل

امور می‌پرداخت، ایرانشهر در پرتو خرد سیاسی

و فرّهی ایزدی، مردم در امن و امان و همه

تحت فرمانروایی او روزگار را به شادی سپری

می‌کردند.

فردوسی، به نمونه‌هایی از این کارکرد خود

محوری و بی‌خردی کاووس، در هنگام رزم با

شاه‌ها ماوران، اشارات صریحی دارد و او را مورد

ملامت قرار می‌دهد:

چو کاوس نشنیدم اندر جهان

ندیدم کس از کهنتران و مه‌بان

خرد نیست او را نه دانش نه رای

نه هوشش به جایست و نه دل به جای

(همان، ص ۱۶۶-۴۲۳-۴۲۲)

ب- خواری هنر و بی‌حرمتی به فرزندان،

بها دادن به دیو سیرتان، رواج دروغ و

کژتابی، پایه‌های عظیم شه‌ریاری را متزلزل

می‌کند، همان‌گونه که بر ضحاک گذشت.

(رک: فردوسی، ۱۳۸۶، صص ۱۷-۲۱)

ج - تراکم مادی و قدرت، باعث فساد و تباهی

خرد کاووس شد.

زهر گونه‌ای گنج آگنده دید

جهان سر به سر پیش خود بنده دید

همان تخت وهم طوق وهم گوشوار

همان تاج زرین زبر جد نگار

همان تازی اسپان آگنده یال

به گیتی ندانست خود را همال

(همان، ص ۱۲۹-۱۲-۱۴)

د - زیاده‌خواهی و آرزویی در سلم، تور و

ضحاک، زمینه‌های برادر و پدرکشی را فراهم

ساخت و در نهایت کار شه‌ریاری و فرمانروایشان

را، محو و نابود کرد.

از زمان کیومرث تا منوچهر عملکرد شه‌ریار

دارای پیوند ناگسستنی در پیشبرد تمدن، فرهنگ

و سازمان دادن به روند جامعه است. شه‌ریار در

اثبات مشروعیت و حقانیت شه‌ریاری، در میدان

پیکار، شخصاً در مقابل دشمنان و متجاوزان به

مبارزه می‌پردازد تا داد و دهش را در همه جا گسترش دهد. شاخص این نمونه فریدون پسر آبتین که با خرد ذاتی و اکتسابی خویش نهال شهریاری را بارور می‌سازد. فردوسی در نهایت ایجاز، شخصیت و منش او را این گونه توصیف می‌کند:

فریدون فرخ فرشته نبود

زمشک زعنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکویی

تو داد و دهش کن فریدون تویی

(همان، ب، ۵۴۳، ص ۴۵)

۳-۵ خرد سیاسی

در بحران اجتماعی و فراگیر، در مبارزه با ضحاک، پیروزمندان به سرکردگی کاوه‌ی (یکی از اقشار بی‌آزار و زحمتکش جامعه) و رهبریت فریدون، خرد سیاسی تجسمی آشکار می‌یابد و تغییر و تبدیل روح قومی به روح ملی، روندی تازه‌ای ایجاد می‌نماید. در این تحول اجتماعی، درفش کاویانی نماد سازمان‌یابی سیاسی ملت است که نمودار قیام ملی و جان آگاهی مردم ستمدیده است. بعد از این تحول عظیم خرد جمعی به صورت واحد جلوه می‌کند، هم چنین خرد جمعی ایرانشهر، در ماجرای خشم گرفتن رستم بر کیکاووس خودنمایی می‌کند که مصلحت ملت را بر کاووس ترجیح می‌دهد. زمانی که رستم با خشم فراوان درگاه را ترک می‌کند بزرگان ایران و گیو (داماد رستم) اصرار به بازگرداندن وی دارند و خطر حمله‌ی تورانیان

را به او یادآوری می‌کنند زیرا رستم پشت و پناه شهریاری و مایه‌ی آرامش و سر بلندی ایرانشهر است گیو به او می‌گوید:

تهمتن گر آزرده باشد ز شاه

میر ایرانیان را نباشد گناه

(همان، ص ۱۸۴، ب ۴۲۶)

۵-۵ نکته قابل توجه، در ممیزه‌های شهریاری و خرد سیاسی، پیوند ناگسستنی هنر کشور داری از سوی و ابراز و اعتقاد راسخ ستایشگری جهان آفرین است. به‌عنوان نمونه، منوچهر پس از بر تخت نشستن و بر شمردن کارهای خویش می‌گوید:

ابا این هنرها یکی بنده ام

جهان آفرین را ستاینده ام

همه دست بر روی گریان زنیم

همه داستان‌ها ییزدان زنیم

کزو تاج و تخت است وزویم سپاه

ازویم سپاس و بدویم پناه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ب ۱۷-۱۵، ص ۵۶)

در داستان فریب خوردن کیکاووس از ابلیس و پرواز به آسمان و سقوط کردن او، گودرز با لحنی ملامت‌انگیز، وظایف سیاسی و اجتماعی شهریاری را به او یادآوری می‌کند و می‌گوید:

همان کن که بیدار شاهان کنند

ستابنده و نیک خواهان کنند

جز از بندگی پیش یزدان مجوی

مزن دست در نیک و بد جز بدوی

فرو ماند کاوس و تشویر خورد

از آن نامداران روز نبرد

(همان، ص ۱۶۷، ب ۴۳۴-۴۳۸)

جمشید بعد از مدتی، نظام «شهریاری و موبدی» را در هم می‌ریزد و منم گویان خود عهده‌دار این امر مهم می‌گردد:

منم گفت با فره‌ی ایزدی

همم شهریاری همم موبدی

...منی چون بیبوست با کردگار

شکست اندر آورد و بر گشت کار

(همان صص ۱۲-۱۴ ب ۷۱-۶)

سرنوشت ضحاک و ناکامی‌ها و خواری‌های مکرر کاووس، به دلیل دوری از «ره ایزدی» است. یکی دیگر از کارکردهای خردسیاسی، کارکرد جنگ و صلح است، در نتیجه برای نظارت بر این کارکرد، در امر شهریاری، نیاز به «ابزاری

معنوی» است. فردوسی این «ابزار معنوی» را در مفهوم «پیمان نگاه داشتن شهریار» خلاصه می‌کند و این معنا را در سیمای آرمانی سیاوش آشکار می‌سازد. تا زمانی که پیمان، به عنوان تابعی از امر شهریاری، نگاه داشته می‌شود جنگ مجاز نیست. از دیدگاه سیاسی، رستم که نامبردارترین جهان پهلوان شاهنامه در خدمت امر شهریاری است، پیش از کشته شدن سیاوش، کاووس را از پیمان شکنی و تهیه‌ی مقدمات جنگ با افراسیاب بر حذر می‌دارد

کسی کاشتی جوید و سور ویزم

نه نیکو بود پیش رفتن به رزم

دو دیگر که پیمان شکن پیشگاه

نباشد پسندیده ی نیک خواه

(فردوسی، ۱۳۵۳، ص ۱۴۱ ب ۹۹۹-۱۰۰۰)

کاووس با ندامت، چهل روز در پیشگاه یزدان پاک، زاری کنان، اقرار به قدرت خداوند می‌کند و بعد از ندامت و توبه وظیفه‌ی شهریاری را آن چنان که لازمه‌ی خرد سیاسی است پیش می‌گیرد و لذا یزدان شخصی را فدای داد و دهش عمومی و ستایش یزدان می‌کند. (رک: همان، ب ۴۴۹-۴۴۱، ص ۱۶۷) به همین خاطر، از دیدگاه خردسیاسی، یکی از وظایف اصلی شهریاری و جهان پهلوانی، دینداری و سپاسگزاری از آفریدگار است تا فره ایزدی، پرتو نور و هدایت خود را از آنان برنگیرد. این امر را فردوسی در همه حال یادآور می‌شود. در داستان رستم با خاقان چین، تهمتن خطاب به ایرانیان می‌گوید:

به یزدان بود روز ما خود که ایم؟

بر این خاک تیره زبهر چه ایم؟

(فردوسی، ۱۳۵۳، ص ۸۶ ب ۳۷۴-۳۷۱)

جمشید در آغاز جهان‌داری، در ایجاد گسترش تمدن و فرهنگ، سازماندهی اجتماعی در چهار طبقه، تلاش وافر و بی‌خرج می‌داد و به نقش اجتماعی گروهی که پاسدار شریعت باشند معترف بود و طبقه کاتوزیان را در آغاز فرمانروایی، حمایت کرد. گروهی که کاتوزیان خوانیش

به رسم پرستندگان دانیش

جدا کرد شان از میان گروه

پرستنده را جایگه کرد کوه

بدان تا پرستش بود کارشان

نوان پیش روشن جهاندارشان

(همان، ص ۱۲ ب ۱۸-۲۰)

وقتی که افراسیاب پیمان می‌شکند و سیاوش را بی گناه می‌کشد، رستم، خشمگین و دمان، دمار از روزگار تورانیان برمی‌آورد. در جواب این عکس‌العمل باید گفت، رستم به ذاتِ پهلوانی خود در خدمت امر شهریاری است و از کردار خویش در توران زمین، شرمند نیست و احساس گناه نمی‌کند. می‌بینیم که نه پیمان شکنی افراسیاب و نه رفتار رستم، هیچیک در مقوله‌ی اخلاق فردی نمی‌گنجد. تنها در قالب منطق خرد سیاسی قابل توجیه است و باید بر این مبنا درباره‌ی آن‌ها داوری کرد.

۴-۵ الگوی شهریاری که در بر دارنده‌ی دو نقش موازی و مکمل پادشاهی و جهان پهلوانی است، ماورای اسطوره و تاریخ را طی می‌کند. خرد سیاسی، گاه از حیطة‌ی اخلاق و منطق پا فراتر می‌نهد، زیرا قانون مردی و جنگ برای جهان پهلوان از مقوله‌ی دیگری است. «فونکسیون جنگ، فونکسیون از امر شهریاری است و شهریاری در فضایی مستقل اداره می‌شود و دارای منطقی خاص خود است زیرا متضمن منافع و مصالح عام کشور است و در حیطة منفعت شخصی و مصالح اخلاق فردی نمی‌گنجد.» (پرهام، ۱۳۷۳، صص ۵۲-۶۲) داستان رستم و سهراب، کین سیاوش، رستم و اسفندیار توجیهی است بر این مدعا، زیرا رستم ناگزیر به اجرای منطق خاص جهان پهلوانی است برای استحکام پایگاه شهریاری (که با منطق امروزی قابل سنجش نیست). به همین دلیل سهراب را

می‌کشد و برای خونخواهی سیاوش جوی از خون تورانیان، روان می‌کند و یا با تیر گز اسفندیار به دین و کمر بسته‌ی زرتشت را می‌کشد و با آگاهی از فرجام این کار خود و خانواده‌اش را دچار نفرین ابدی می‌کند. منطق جهان پهلوانی تابع هیچگونه ناروایی نمی‌شود و فرزند و خویش نمی‌شناسد و رعایت عاطفه نمی‌کند چون خردسیاسی حکم می‌کند تا ایرانشهر بر پایدار بماند. زیرا روح ملی در شخصیت رستم تبلور یافته است. هم چنین فریدون پس از مشاوره با موبدان و ستاره شناسان، بنا بر هنرها و شایستگی‌های هر یک از سه فرزند خویش، کشور را میان آن‌ها تقسیم می‌کند. روم و خاور را به سلم، چین و توران را به تور، ایران زمین و دشت نیزه وران را به ایرج واگذار می‌کند. زیرا از دیدگاه او حفظ ایرانشهر بر هر مصلحت شخصی و عاطفی او برتری دارد.

نهفته‌ی چو بیرون کشید از نهان

به سه بخش کرد آفریدون جهان

یکی روم و خاور دگر ترک و چین

سیم دشت گردان و ایران زمین

(فردوسی، ۱۳۸۶، صص ۳۵-۳۶ ب ۱۷۸-۱۸۰)

فریدون سالخورده و مدبر، صلح پیشگی ایرج را با تور و سلم تأیید نمی‌کند و خردمندانه نمی‌پندارد زیرا منافع و خرد جمعی را بر فردی برمی‌گزیند و می‌گوید اگر سر را در کام اژدها فرو بری، این قانون طبیعی است که بر تو زهر خواهد پاشید.

بدو گفت شاه ای خردمند پور

برادر همی رزم جوید تو سور

ولیکن چو جانی شود بی بها

نهد پر خرد سر در دم ازدها

چه پیش آیدش جز گزاینده زهر

کش از آفرینش چنین است بهر

(فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۴۰، ۳۳۰-۳۳۵)

بعد از کشته شدن ایرج، به دست برادرش تور، فریدون بعد از تاج گذاری منوچهر (نوه ایرج)، دستش را در دست سام می گذارد تا به گونه ای او را بپرورد که همواره نگهبان و پشتیبان شهر یاری باشد. در پایان این داستان می بینیم فریدون دادگر، باز خرد سیاسی او فراتر از پیوند پدر و فرزندی سیر می کند. به همین دلیل کینه توزانه، تدارک مرگ ظالمان را فراهم می سازد (حتی اگر ستمگر فرزند او باشد او را عفو نمی کند) طبق آیین جهانداری ایران باستان و نوشته های پهلوی، پس از سپری شدن عمر دو نسل صبر و چاره جویی، باید تکلیف کین خواهی ایرج را مشخص کند و منوچهر را به جنگ دو پسرش تور و سلم می فرستد، در حالی بعد از این پیکار بر سرهای پسران، بسان پدری داغ دیده اشک غم می ریزد و می نالد:

کرانه گزید از بر تاج و گاه

نهاده بر خود سر هر سه شاه

که بر گشت و تاریخ شد روزمن

از آن سه دل افروز دل سوزمن

به زاری چنین کشته در پیش من

به کین و به کام بد اندیش من

(فردوسی، ۱۳۵۳، ص ۱۰۵، ۱۱۳۰-۱۱۳۳)

در این ماجرا، انجام وظیفه شهر یاری و اجرای دادگری در مورد دو فرزندش «سلم و تور» هر چند دل گداز و رنج آور است، اما عدول از آن ناممکن است پس منوچهر را برای پایداری و اجرای این اهداف و استمرار «داد» به جنگ جگر گوشه های خود می فرستد.

بفرمود پس تا منوچهر شاه

ز پهلو به هامون گذارد سپاه

فریدونش هنگام رفتن بدید

سخن ها به دانش بدو گسترید

(همان، ص ۹۳، ۶۴۳-۶۴۹)

۷-۵ یکی دیگر از مبانی خرد سیاسی در نظام شهر یاری و اداره امور کشور، پایگاه جهان پهلوانی متمایز از پایگاه پادشاهی است. این جدایی از نظر جهان پهلوانان هم به عنوان امری مشروع پذیرفتنی بود. در زمان پادشاهی نوذر، که راه و منش بیدادگری را پیشه کرد و با موبدان و بزرگان درشت خویی ورزید. مردم از سام درخواست کردند که نظام امور رادر دست بگیرد و بر اریکه ی سلطنت جلوس نماید اما سام نمی پذیرد و با نهیب می گوید:

همان بنده باشییم و فرمان کنیم

روان را به مهرش گروگان کنیم

بدیشان چنین گفت سام سوار

که این کی پسندد زما کردگار

که چون نوذری از نژاد کیان

به تخت کئی بر کمر بر میان

به شاهی مرا تاج باید بسود

محال است این کس نیارد شنود

خود این گفت یارد کسی در جهان

چنین زهره دارد کسی از مهان
اگر دختری از منوچهر شاه
بدین تخت ز زین بدی با کلاه
نبودی بجز خاک بالین من
بدو شاد گشتی جهانین من
(همان، ص ۱۹۳ ب ۳۸-۴۴)

نمونه‌ای دیگر از این نظام، وقتی است که
افراسیاب هدایایی در خور برای رستم می‌فرستد و
از همه‌ی خواسته‌ها و پیراستنی‌ها دریغ نمی‌ورزد
الّا تخت پادشاهی، این تمایز در انواع هدایا و
پیشکشی‌ها، پایگاه جهان پهلوانی را از پادشاهی
جدا می‌کند.

سخن‌ها همی گوی با پیلتن

به خوبی بسی داستان‌ها بزن
به نزدیک او همچنان خواسته

ببر، تا شود کار آراسته
جز از تخت ز زین، که او شاه نیست

تن پهلوان از درگاه نیست
(همان، صص ۱۳۴-۱۳۵ ب ۸۵۶-۸۵۸)

جهان پهلوانان شاهنامه مدافع پایگاه پادشاهی،
به عنوان رمز وحدت شهریاری هستند نه مدافع
شخص پادشاه، رستم بارها، جان خود را به خطر
می‌اندازد تا تاج و تخت کیانی بر جای بماند. در
هنگام گرفتاری کیکاووس، با حوادث گوناگون
دست و پنجه نرم می‌کند ولی جهان پهلوانان از
ضعف و خودکامگی‌های پادشاه، چشم نمی‌پوشد
و گاه تندی پیشه می‌کند، همان‌گونه که رستم
بر کیکاووس خشم می‌گیرد که این خود جای

تأمل دارد.

خرد سیاسی در زمان جمشید حکم می‌کند
تا طبقات چهارگانه‌ی اجتماعی تشکیل شود:
۱- اهتوخوشی ۲- کاتوزیان ۳- نیساریان
۴- کشاورزان. (فردوسی، ۱۳۸۶، ص ۱۲: ب ۲۱-۱۷)
یا تخصص‌گرایی، یعنی تمرکز در یک رشته فن
و هنر در عهد فریدون هم تأکیدی است بر این
ادعا، تا کارها نظام یابد و آشفته‌گی ایجاد نشود.

سپاهی نباید که با پیشه‌ور

به یک روی جویند هر دوهنر

یکی کاروز و یکی گرز دار

سزوار هرکس پدیدست کار

چو این کار جوید، آن کار این

پراثوب گردد سراسر زمین

(همان، ص ۳۰: ب ۴۴۰-۴۳۸)

نتیجه

فردوسی هنرمندانه خردگرایی را اساس
شاهنامه قرار داده و خرد را به زمره‌ی واژگان
کلیدی به کار برده است. خرد در شاهنامه، خردی
برتر و کیهانی است که از رنگ‌های فرقه‌ای و
گروهی فراتر می‌رود و موجودات را در تشخیص
نیک و بد راهنمایی می‌کند و سرنوشت انسان در
گسترده‌ی هستی به او سپرده می‌شود. فردوسی
جان و خرد را همزاد، همراه و آفریده شده در
یک زمان می‌داند که بنا بر ضرورت‌های آرمانی
و نیازهای انسانی، در تقابل افراد با یکدیگر به
صورت‌های متضادی جلوه‌گر می‌شود. علم و
خرد را در دیدگاه او مکمل یکدیگرند. در شاهنامه

خرد دارای معانی و مضامین وسیعی است و به خرد‌گریزی، اکتسابی، سیاسی، اخلاقی، جنگی و متضاد بر می‌خوریم که خرد فطری و غریزی همان دانش و خرد ابتدایی انسان‌هایی است که با طبیعت و نیروهای مرموز آن رابطه‌ای رازگونه دارند. وجود زال توجیهی آشکار در مورد خرد‌گریزی و اکتسابی است. خرد‌گریزی او، در اساطیر ایرانی به ویژه در روایات زروانی جای ویژه‌ای دارد.

در پرتو خرد سیاسی و دانش، شهریار، امکان دستیابی به جهاننداری در آرامش و آسایش را می‌یابد. خرد سیاسی در شاهنامه حکم می‌کند که شهریاری کار شریعتمداری را به کاردانان و روحانیان واجد شرایط واگذار کند. بزرگترین عامل انحطاط در کارکرد شهریاری عامل تراکم قدرت و گرایش پادشاهان به استبداد مطلق، خودبینی و خود کامگی است.

از دیدگاه خرد سیاسی (در شاهنامه) بی‌توجهی

به فرزندگان، بها دادن به دیو سیرتان، رواج دروغ و کژتابی، پایه‌های عظیم شهریاری را متزلزل می‌کند. عاملی که در به فساد کشیدن کاووس و یا طبقه‌ای خاص از جامعه مؤثر قلمداد شده، تراکم مادی است.

– خرد سیاسی، در بحران‌های اجتماعی و فراگیر، در مبارزه با ظالمان (ضحاک)، با رهبریت جان آگاهان جامعه و حمایت مردمی، میسر می‌شود یعنی تبدیل روح قومی به روح ملی، که روند تازه‌ای ایجاد می‌کند.

– الگوی شهریاری که در بر دارنده‌ی دو نقش موازی و مکمل پادشاهی و جهان‌پهلوانی است، ماورای اسطوره و تاریخ را سیر می‌کند

– خرد سیاسی، گاه از حیثه‌ی اخلاق و منطق پافراتر می‌نهد، زیرا قانون مردی و جنگ برای جهان‌پهلوان از مقوله‌ی دیگری است، که کشته شدن سهراب به دست پدر یا اسفندیار به دست رستم و... دلیل این مدعاست.

منابع

- قرآن کریم، (۱۳۷۸)، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، تهران، مهبارت.
- ادی، سموئیل کندی، (۱۳۸۱)، آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- برازش، علیرضا، (۱۳۷۲)، المعجم المفهرس الالفاظ احادیث بحار الانوار، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پرهام، باقر، (۱۳۷۳)، با نگاه فردوسی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
- ریاضی، حشمت الله، (۱۳۸۳)، برگردان روایت گونه داستانها و پیامهای شاهنامه به نثر، تهران: نشر اوحدی، چاپ اول.
- زرتشت بهرام، پژدو، (۱۳۶۷)، زراتشت نامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، نامورنامه درباره فردوسی و شاهنامه، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
- جوانشیر، ف. م. (۱۳۸۰)، حماسه داد (بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی)، تهران: انتشارات جامی، چاپ اول.
- عبادیان، محمود، (۱۳۷۸)، فردوسی، سنت نوآوری و حماسه سرایی، تهران: انتشارات مروارید. چاپ سوم.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۵۳)، شاهنامه، تهران، انتشارات فرانکلین (شرکت سهامی کتابهای جیبی)، چاپ دوم.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ دهم.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۰)، احادیث مثنوی، تهران، امیرکبیر، چ پنجم.
- کوباجی، جی. سی، (۱۳۷۸)، اسطوره‌های ایران و چین، مترجم کوشیار کریمی طارمی، تهران، نسل نواندیش. چاپ اول.
- (کویاجی، ج. ک، (بی تا)، آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، سازمان کتابهای جیبی.
- مختاری، محمد اسطوره زال، (۱۳۷۹)، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم.
- موسوی، سید کاظم و خسروی، اشرف، (۱۳۸۹)، پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- بی نام، (۱۳۶۴)، مینو خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، توس، چاپ دوازدهم.
- بی نام، (۱۳۷۰)، زنده‌یمن یسن، تصحیح محمدتقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.